

ای غنچه گلگون آمدی، وز خویش بیرون آمدی

با ما بگو چون آمدی، تا ما زخود خیزان کنیم
 استاد بزرگ و دلدادۀ ما - محیط طباطبائی - بلبل فریادگر بوستان تقوا و فضیلت
 است، نغمه پرداز دانش و آگاهی است، سبزپوش خضر کوشی است که سرخوشی
 او از آن بوستان است و شادی و خرسندی ما از نغمه‌ها و فریادهای دلپذیر او، که
 لحظه‌ای فرو نمی‌نشیند، تا جان‌های فرو افتاده در حقارت‌ها و مسکنت‌ها را با خود
 دمساز کند.
 ای بلبل آمد داد تو، من بنده فریاد تو
 ای سبزپوشان چون خضر ای غیب‌ها گویان به سوز
 تا حلقه گوش از شما پر دُر و پر مرجان کنیم
 او طوطی شکرلبی است که عشق تمام نشدنی او شیر و شکر اوست و گویایی او
 از شکرخایی اوست. گویی عنقایی است که قاف او مسجدالاقصای دل است، پرواز
 دهنده جان‌های ملول و نگران ما به سوی بی‌نیازی و درمان‌کننده مضائب ماست،
 از ناخرسندی و سفله‌نوازی؛ همه چیز او عشق است، فرزند و خان و مان او عشق
 است. او را با سوداگری‌ها نسبتی نیست. چون دیو جانس کلبی خُم نشین فقر است
 و این سلطنت را با هیچ تعینی معاوضه نمی‌کند؛ از این رو کمترین قلمرو او از ماه تا
 ماهی است.
 خویش من آن است که از عشق زاد
 در این رهگذر عقل مصلحت‌اندیش فرصت خودنمایی نمی‌یابد.
 آن معلّم که خرد بود، بشد، ما طفلان
 یکدیگر را ز جنون تخته زنایم همه
 آن تردیدهای تیزاب‌گون و آن وسوسه‌های اندوه‌زارا در حریم او راهی نیست:

ای غم اگر مو شوی، پیش منت باز نیست
در شکرینه یقین، شرکه انکار نیست

غصه در آن دل بود کز هوس حق تهی است
غم همه آن جا رود، کنان بُت عیار نیست

در دل اگر تنگی است، تنگ شکرهای اوست
وز سفری در دل است، جز بتر دلداز نیست

ای غم از این جا برو، ورنه سرت شد گرو
رنگ شب تیره را تاب مه یسار نیست

ای غم شادی شکن، پر شکر است این دهن
کز شکر آگندگی، رخصت گفتار نیست

وقتی محیط از تاریخ اسلام اوائل سخن می‌گوید، گویی در سقیفه بنی ساعده حضور دارد و شاهد ماجرای حکمیت است و ذهن جستجوگر او روزنه‌ای روشن است بر تاریخ پرماجزای ملل و نحل و شأن نزول هر یک. چون می‌خواهد از حدود و نفور ممالک دم زند، گویی مسأحه‌ای است که از رهگذر مسأحه طول و عرض نوازه‌های مرزی را بر شمرده، نکته‌ای تاریک و بخارآلود بر جای نگذاشته است. رأی و نظر او بویژه در جغرافیای سرزمین‌های اسلامی مطاع و متبع متورخان و پژوهشگران است.

در عرصه شعر و ادب، گوینده‌ای است سخن سنج و نادره‌گو و در نویسندگی معیار نثر دری و مفتاح مضایق سخندانی و سخنوری.

در فضایل انسانی نمونه انسانی وارسته که خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای دارد. رندی آموخته‌ای است که در کسب این فضیلت جان و روان سوخته و دُردی کشی آموخته، نه دونان را بهر دونانی نواخته و نه متعینان را از رهگذر تعین، تشریف مدح و ستایش بر ساخته. عشق به ایران و ایرانی در خمیره او و شیفتگی به فرهنگ و معارف اسلامی در سریره اوست.

محیط درگذشت - محیطی که یا همه محاطی هایش محیط بود، یا همه فروتنی هایش به ذره احتشام و تعالی بر شده و سینه او کتابخانه اوست.

جای عبدالحسین حائری خالی است تا با رقم و عدد به ما بگوید که خانه اصلی استاد کجاست، استادی که هر روز و شب چند کتاب خطی و چاپی در آستانه ۹۰ سالگی و صدسالگی برمی خواند و برمی نوشت. کتابخانه مجلس، خانه اصلی او بود و دفتر کار حائری گواهی است راستین بر حضور پیوسته او.

او که به عز درویشی و خرسندی توانگری یافته و به موهبت دانش او معرفت والایی و برتری، شایسته آن است که مصداق واژه «من» در این بیت بلند و ارجمند مولانا قرار گیرد:

تو نطفه بودی، خون شدی، و آن گه چنین موزون شدی

پیش «من» ای آدمی تا زینت موزون تر کنم
او مرگ را گشایش در زندان و کعبه مقصود عازفان می دانست
همه دل ها نگران ستوی عدم است این عدم نیست که باغ ارم است
این همه لشکر اندیشه دل ز سپاهان عدم یک عیلم است
ز تو تا غیب هزاران سال است چون روی از ره دل، یک قدم است
روانش شاد و خانه اش در آن جهان آباد باد

شاید سوره و آیه و کلامی که در این بیت آمده است، از جمله آیه های قرآنی است که در این بیت به کار رفته است. این آیه ها عبارتند از: «و انما نحن خالق ذلک لعلکم تتقون» (ما آنرا آفرینیم تا شما را بترساند) و «و انما نزلنا الذکر الا لعلکم تتقون» (ما این کتاب را نازل کردیم الا تا شما را بترساند).

در این بیت مولانا از این آیه ها استفاده کرده است. «تو نطفه بودی، خون شدی، و آن گه چنین موزون شدی» این آیه را از سوره بقره گرفته است. «پیش «من» ای آدمی تا زینت موزون تر کنم» این آیه را از سوره بقره گرفته است. «او مرگ را گشایش در زندان و کعبه مقصود عازفان می دانست» این آیه را از سوره بقره گرفته است. «همه دل ها نگران ستوی عدم است این عدم نیست که باغ ارم است» این آیه را از سوره بقره گرفته است. «این همه لشکر اندیشه دل ز سپاهان عدم یک عیلم است» این آیه را از سوره بقره گرفته است. «ز تو تا غیب هزاران سال است چون روی از ره دل، یک قدم است» این آیه را از سوره بقره گرفته است. «روانش شاد و خانه اش در آن جهان آباد باد» این آیه را از سوره بقره گرفته است.

در بزرگداشت

شادروان استاد شهید محمد محیط طباطبائی

سینه زنده، دل زنده، یاد زنده

در جلسه ساعت ۵-۳ بعد از ظهر روز چهارشنبه ۳۰ دی ماه ۱۳۷۱

دانشگاه تهران

امروز در این کنگره استاد شماست

امروز شما مالک سخن را امثالید

عزیزی دم مائید و فرستید شفا را

در متانگر جهلید و بشر این درد ادوائید

دائید که این بحر محیط از چاه محیط است

زانسده در بیخ است گرش در نغزائید

آن فرروزانفر و آن سیطره گرانست

بسرورده اوینید و منور او را سفرائید

بدرجای بشدینید و آره آورد مکینید

گرانست همائی، خلف صدق همائید

بدر ساخت صفا نادره تاریخ ادب را

گسر خود نه صفائید همانا که صفائید

در کار سخن سنگی در جای بشارید

گسروینده فحلید و امشیرالشعرائید

دازا ادب اینجاست بفرهنگ و گرانستگ

مستعمار شماست مائید و نگهدار بنمائید

گسروانسطه رشته در ادب اینجاست

تغیبات شک از خاطر جوینده زدائید

سینه زنده، دل زنده، یاد زنده

دانیدش و داریدش زاسلاف به اختلاف
شاید که از عهده شکرش بدرآید
برجای ونه در جای بزرگان هنری نیست
ز آن طرفه هنرها که شما راست بشائید
گیتی گر از این شاخ گرانبار یکام است
بر ذمه شما را که بر این بار فزائید
فرمان چون شما راست، بود کشتی پشته
پشته نبود، گر نه شما میروکیائید
زی گول تنک مایه، از این پایه مکاهید
کاین، خانه علم است و شماخانه خدائید
ز آن دُر که علی سفت، گشایم در مقصود
کز جهل تمام است، جوزی کفر گرائید
«هل یتوی» آموخت نبی را، که بزرگ است
زی پاک خدا ربیت دانا که شمائید
این قبله گر امروز ستایشگر فضل است
صد شکر شما را، که شما قبله نمائید
گویا نه منم هیچ، که گوینده محیط است
گویید شما سخنه سخن، کز علمائید
تا در صفت فضل محیط است سخنها
در حکم خدائید و مرا او را خلفائید
خیزید به تحمید و درودی بفرستید
آن میرادب را، که بدین رسم سزائید
دیر است بر این پهنه فرخنده امیر است
دانیدش و از صدق بر این گفته گوائید

از نقد بسی گوهر ناسفته که پیر است
زاندیشه بسی گوهر معنی که بزائید
تا نبود قضا بود مرآن بیخردان را
تا بود چنین برادر جاهل بنمائید
آن گوشه که او بود، کنامی ز بیان بود
غزیدن او را نگرید ار به گمائید
او زآن همه خرسندی، در گوشه گهر داشت
آن گوشه بکاوید و گهرها بنمائید
اینان که استاینده اولاد رسول است
بر قاعده بستود و بپایدش ستائید
مرگش نبود خرد که گوید فلان رفت
جفتش نتوان جست که دانید ربائید
زی سبط پیمبر سخن سخنه گرم نیست
باید که شما بندازانها بگشائید

مهدی ماحوزی

پاورقی‌ها

۱- اَهْمَةُ بَيْتِهَائِي كِه بَدَانِ اسْتِشْهَادِ يَآ اسْتِنَادِ شُدِه اسْت، از مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در

دیوان شمس تبریزی است.

غزل خداحافظی با دانشکده ادبیات

اثر: سید محمود الهام بخش

چه خانه‌ای که به سمت غروج پنجره داری

به صفحه صفحه دل کوچه کوچه خاطره داری؟

به چشم من تو گشودی دری به شاخه طویی

به سوی سدره هم از دل هزار پنجره داری

نظیر آتش زردشت و نور طور تجلی

شرار شعله اشراقها به مجمره داری

طنین گام دو صد همصدا نهفته به گوشت

نوای نای دو صد آشنا به حنجره داری

عجب مدار که در اوج گلهکشان غروجی

مدار درین ادب در میان دایره داری

گر آشیانه کنی در رواق منظر چشمش

به چشم روشن حافظ شگرف منظره داری

یقین نظیر نداری و لیک در نظر من

تو با سدید و خورنق سر مناظره داری

یگانه نام تو دانشکده نشان ادبیات

که از منفاخر تهران بهین منفاخره داری

بنهار بنود و فروزاتفر آن بدیع زمانه

معین، قریب، همایی به ذکر تذکره داری

کنون هم از همه خوبان نشانه‌هاست به رویت

زخال لطف، به قانون حسن تبصره داری

کتابخانه مجهز کتابخوان متبحر

چون گل به هر ورقی نکته‌های نادره داری

بنفشه زار غزل، سبز باش و مژده بی‌یاور

مرا که بسته بنه زنجیر بانگ زنجیره داری

محک زدم سخن خویش را به وصف صفایت

ز نقد بانگ برآمد که زر ناسره داری

سخن به مهد سخن می‌بری؟ چه می‌کنی الهام؟

چه بی‌ثمر شجری در خور مشاجره داری

غزل سرودی و بدرود گفتی از سر حسرت

به گلشنی که زهر گل هزار خاطره داری

تهران، بهار ۱۳۷۷